



تأثیر نیروهای اجتماعی بر حکومت ایران اسلامی

محمدجواد نجفی ، کامران هزارخانی ، خیراله ناصری

دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی

کارشناس ارشد علوم سیاسی

کارشناس ارشد برنامه ریزی آموزشی

مجله علمی تخصصی علوم انسانی (سال دوم)

شماره ۲۴ / جلد ۱ / خرداد ۱۳۹۶ / ص ۶۰-۳۹

چکیده: موضوع جامعه شناسی سیاسی بررسی رابطه نیروهای اجتماعی و حکومت و بخصوص تأثیر نیروهای اجتماعی در حکومت است. نیروهای اجتماعی مجموعه طبقات و گروه هایی هستند که بر روی زندگی سیاسی به معنای کلی آن تأثیر می گذارند و ممکن است به شیوه ای مستقیم قدرت سیاسی را در دست بگیرند و یا به شیوه های مختلف در آن نفوذ کنند. نیروهای اجتماعی به این معنا اولاً مرکب از افرادی است که دارای وجه همسانی از نظر اقتصادی، ارزشی، فرهنگی، صنفی و جز آن باشند، ثانیاً به شرکت در حیات سیاسی (اعم از قبضه قدرت، اداره جامعه، شرکت در نهادهای سیاسی، مشارکت در تصمیم گیریها، و سیاستگذاریها) علاقه مندند، و سوم اینکه به این منظور به خود سازمان می دهند و آماده انجام عمل سیاسی می شوند. همچنین این تأثیر ممکن است از دور یا نزدیک، از بیرون یا از درون، بی واسطه یا با واسطه و به نحو مسمالت آمیز غیر مسمالت آمیز اعمال شود. به علاوه ممکن است این تأثیر به شکل اعمال سلطه اجتماعی و یا اعمال نفوذ بر نهادهای مختلف حکومت صورت گیرد. به طور کلی موضوع جامعه شناسی سیاسی بحث از نیروهای اجتماعی و تأثیرشان بر زندگی سیاسی است. نیروهای اجتماعی در نظام های سیاسی گوناگون شیوه های رفتار گوناگونی از خود نشان می دهند. این تفاوت به طور کلی بستگی به علل و عوامل مختلفی از جمله فرهنگ جامعه، میزان سازمان یافتگی نیروها، شیوه اعمال قدرت سیاسی، ویژگی و ماهیت نیروها، شیوه توزیع قدرت و منابع آن و عملکرد دیگر نیروهای اجتماعی دارد. به طور کلی، قدرت نیروهای اجتماعی به عواملی از قبیل میزان منابع مالی، میزان سازماندهی و انسجام درونی، میزان ارتباط با جامعه، میزان کنترل بر آرا و عقاید دیگران و میزان برخورداری از شان و اعتبار اجتماعی آنها بستگی دارد

واژه های کلیدی: نیروهای اجتماعی، حکومت ایران اسلامی



مقدمه:

نیروهای اجتماعی مجموعه طبقات و گروه هایی هستند که بر روی زندگی سیاسی به معنای کلی آن تاثیر می گذارند و ممکن است به شیوه ای مستقیم قدرت سیاسی را در دست بگیرند و یا به شیوه های مختلف در آن نفوذ کنند. نیروهای اجتماعی به این معنا اولاً مرکب از افرادی است که دارای وجوه همسانی از نظر علایق اقتصادی، ارزشی، فرهنگی، صنفی و جز آن باشند ثانیاً، به شرکت در حیات سیاسی (اعم از قبضه قدرت، اداره جامعه، شرکت در نهاد های سیاسی، مشارکت در تصمیم گیری ها و سیاست گذاری ها) علاقمندان، و سوم اینکه به این منظور به خود سازمان می دهند و آماده انجام عمل سیاسی می شوند. با توجه به مقدمه مذکور نیروهای اجتماعی در فضای سیاسی پس از انقلاب اسلامی در ایران شامل روحانیون، روشنفکران، جنبش دانشجویی، احزاب سیاسی، زنان، کارگران و ... می باشند که به دلیل بررسی کاملتر موضوع، نیروهای اجتماعی از قبیل روشنفکران، جنبش دانشجویی و احزاب سیاسی که نقش و تاثیرات اساسی و بیشتری در فضای جامعه ایران پس از انقلاب داشتند مورد بررسی قرار دادیم.

نقش روشنفکران و روشنفکری بر حیات سیاسی جامعه ایران پس از انقلاب اسلامی:

روشنفکری و روشنفکری دینی در ایران براساس معیارهای گوناگونی همچون دوره های تاریخی، کارکردها، طبقه و خاستگاه اجتماعی، چگونگی نگرش آن به تمدن غرب یا فرهنگ دینی و قدرت نظام حاکم، بازشناسی و گونه شناسی می شود؛ البته تأثیر تعیین کننده عواملی همچون بستر و خاستگاه طبقاتی روشنفکری، کارکرد اجتماعی و حوزه آن، کیفیت رابطه با ساخت قدرت و بنیان های فکری روشنفکران نیز با اهمیت است.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ تغییر بنیادین در ادبیات روشنفکری و نسبت و ارتباط آن با دین و دین مداری ایجاد کرد. گفتمان حاکمیت انقلابی و دینی بر محوریت خط حضرت امام (ره) و جریان روحانیت بر سایر گفتمان های موجود غلبه کامل یافت. از نظر عینی و در صحنه سیاسی جامعه، روشنفکری لائیک و غرب گرا، با توجه به ویژگی ضدامپریالیستی انقلاب، بعد از چند سال حذف شدند و جریان به غرب پناه بردند و مباحث خود را در آنجا پی گرفتند آنهایی هم که در داخل باقی ماندند یا روش محافظه کارانه ای و پای خود را از مداخله در امور پس کشیدند یا به صورتی غیرتأثیرگذار، مباحث خود را به حوزه هایی همچون ادبیات، هنر، فلسفه و تاریخ کشاندند تا حساسیت جریان های مقابل را بر نینگیزد.

روشنفکرهای منتقد غرب و طرفدار بازگشت به اصالت و هویت ایرانی همچون فردید و دکتر داوری طرفدار انقلاب و سنت های دینی باقی ماندند و عده ای دیگر همچون دکتر نصر، شایگان و آشوری بنیاد بازگشت به اصالت و میراث های بومی و ایرانی را با جدیت بیشتری پیگیری کردند. روشنفکری چپ گرا و عدالت خواه، که منتقد غرب و لیبرالیسم (در حکم مظاهر امپریالیسم) بود، در سال های اولیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، با توجه به اوضاع جامعه حضوری فعال و تقریباً پررنگ در صحنه داشت،



ولی با تحولاتی که در داخل کشور و عرصه جهانی روی داد، بخش نامرتبط آن با انقلاب اسلامی به خارج پناه برد. بخش دیگر آن، که ادعا و عنوان دینی داشت (مجاهدین خلق)، شیوه ترور و جنگ داخلی را در پیش گرفت که با سرکوبی آنها در داخل، فعالان آن به عراق پناه بردند. بخش سوم جریان چپ‌گرا و عدالت‌خواه، که رابطه خود را با انقلاب قطع نکرده بود، با گذشت زمان، تغییر گرایش داد و همکار جریان لیبرال و سکولار شد. با توجه به فروپاشی دنیای سوسیالیسم و پیوستن بخش‌هایی از چپ‌گرایان عدالت‌خواه به روشنفکری غرب‌گرا و لیبرال، تقابل‌ها و تضادهای شدیدی که در سال‌های اولیه انقلاب بین دو گرایش بود به تدریج حذف شد.

ادعای جریان روشنفکری دینی بعد از انقلاب آن است که دین سنتی با دستاوردهای تمدن جدید سازگاری ندارد و روحانیان تنها مفسران و تبیین‌کنندگان دین نیستند. دیدگاه آنها در این باره تفاوتی با سایر نسل‌های روشنفکری، اعم از دینی و غیر دینی، ندارد. جریان روشنفکری دینی، همچون سایر جریان‌های روشنفکری، دنیای مدرن، دستاوردها و یافته‌های آن را در ابعاد مختلف نمی‌تواند نادیده بگیرد. سنت از نظر آنها گرفتار ابهام و ناتوانی، و فاقد کارایی در دنیای جدید است و مدرنیته بدون هماهنگی و سازگاری با دین، توانایی نهادینه‌شدن در ساختار روانی افراد و جامعه را ندارد؛ زیرا وارداتی، سطحی و غیرهمسو با دین و سنت‌های پذیرفته شده جامعه خواهد بود. راهکار مورد نظر این جریان آن بود که باید به ناچار بین این دستاوردها و دین نوعی ارتباط، هماهنگی و تلفیق پدید آورد؛ البته به نظر آن کار با قرائت‌های گوناگون و بسیاری که از دین می‌شد، ممکن بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، جریان روشنفکری دینی، افزون بر نقد اجتماع و نظام جمهوری اسلامی، احیاگری و نوگرایی، به سوی سازگار کردن دین با مدرنیته به معنای عقلی آسازگاری را در قرائت‌های گوناگون عقلی و معرفت‌شناختی از دین یافت. از نظر موضع‌گیری و گرایش سیاسی هم به نقد گفتمان حاکمیت دین و نظام جمهوری اسلامی روی آورد. در کل می‌توان گفت که از نظر محتوایی، روشنفکری دینی با صراحت انکارناپذیری به سوی اهداف روشنفکری لیبرال و سکولار حرکت کرده است و تقریباً همسو با روشنفکران لائیک و سکولار از ساختار حکومتی مشابه غیر دینی دفاع می‌کند. به‌رغم این تغییر جهت محتوایی آشکار، روشنفکران دینی شعارها و ادعاهای خود را با استدلال‌های دینی رنگ و لعاب بیشتری می‌دهند و به‌شدت در مقابل افراد و گروه‌هایی که آنها را لیبرال، سکولار و غیردینی قلمداد می‌کنند موضع می‌گیرند و استدلال‌های بسیاری در ضرورت دینی بودن روشنفکری در جامعه ایرانی و دینی بودن روشنگری‌شان بیان می‌کنند. از نظر آنها هر اصطلاح و تغییر در جامعه ایران از راه دین می‌گذرد و سر ناکامی روشنفکران لائیک در ایران بی‌اعتنایی آنها به دین بوده است.

عده‌ای فراتر از برقرار کردن نسبت بین دین و روشنفکری، معتقدند این جریان باید به ابعاد اجتماعی زندگی دینی توجه کند و فقط بر ابعاد فردی و عقلانی انسان مدرن تمرکز نکند؛ برای نمونه اکبر گنجی در مقاله‌ای مفصل با عنوان تحت عنوان "روشنفکری فقیهانه"، با نقد شیوه روشنفکری دینی عقلانی و متکلمانه — که منظورش شیوه روشنفکری دکتر سروش است — گفته است که روشنفکران دینی برای تأثیرگذاری بیشتر باید به حوزه‌های عمومی توجه کنند و کمبود روشنفکری را در حوزه عمومی جبران نمایند. پیش از اینها هم رضا علیجانی در مقاله‌ای با عنوان «گام بعدی نواندیشی مذهبی»، با توجه به



عمق باورهای دینی در جامعه ایران، خواهان تدوین فقهی ویژه برای نواندیشان دینی شد و آن را ضرورتی برای روشنفکران دینی دانست. همه این تلاش‌ها و نگاه‌های آسیب‌شناسانه بدان روست که بین روشنفکران، اعم از دینی و غیردینی، با توده مردم و افکار عمومی، جدایی، شکاف و بی‌اعتمادی وجود دارد و مردم روشنفکران دینی را امین دین خود و دین‌شناسانی که بتوان در امور دینی به آنها اعتماد کنند نمی‌دانند.

جریان روشنفکری دینی تقریباً از نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ به جای تجلیات و تأسیسات فرهنگی غرب و مظاهر اجتماعی و سیاسی آن، به بسترهای فکری و عقلانی آن توجه کرد و کوشید مدرنیته را با نگاه فلسفی، عقلانی و معرفت‌شناسی بازخوانی کند. در حال حاضر روشنفکران این جریان به دین هم از منظر ذکرشده می‌نگرند بر اساس این نگرش، ناسازگاری‌های گذشته دین و دنیای مدرن بیشتر در ظواهر بوده است و تا زمانی که اختلاف‌های زیربنایی و بنیادی حل نشود، رویارویی‌های ذکرشده به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد و همچون دوره‌های قبل شبه‌مدرنیسمی تقلیل‌یافته در جامعه جاری می‌شود. افزون بر این، همان‌گونه که در غرب درباره حذف دین و خدا به طور کامل اندیشه نمی‌شود، بلکه این مسئله بازخوانی و از دید مدرن تعریف می‌شود، باید برای سازگار کردن تعالیم دینی با دنیای مدرن، تعریف و بازخوانی جدید دینی ارائه کرد. مفروض اصلی این جریان آن است که ملت ما در گذشته از راه مسافرت، تجارت، رفت و آمدهای دیپلماتیک، با علوم تجربی و اجتماعی غرب آشنا شده بود و غرب را از دریچه‌های یادشده نگاه می‌کرد؛ بنابراین شناختش معمولاً سطحی، شتاب‌زده و ظاهری بود. این‌گونه بود که دوره‌ها و مراحل همچون دوره بهت و سکوت، اعجاب و تقلید، سرگردانی و ستیز نسبت به تمدن جدید برای ما پدید آمد؛ در حالی که اکنون به علت نگاه‌های عقلانی، فلسفی و نقادانه، بهترین راه تعامل و هماهنگی با آن را یافته‌ایم. دلیل توجه این روشنفکران به دین به جای سنت این است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اولاً دین جایگاه اصلی را در نظام حاکم یافت، به گونه‌ای که ایجاد هر تغییر و نگرشی جز براساس آن ناممکن بود؛ ثانیاً در غرب هم این اندیشه آشکارا مطرح شد که حذف دین از جامعه به دلایل بسیار ناممکن است و باید به بازخوانی آن دست زد.

بدین ترتیب نسل جدید روشنفکران دینی، با آگاهی از تفاوت‌های دین عوام و خواص، در پی شناختن جایگاه دین در عصر مدرن و تعیین نسبت آن با عقل و دنیای مدرن‌اند. تا با تأمل، تحقیق و بازاندیشی جدید در دین، جایگاه آن و ارتباطش را با فلسفه، سیاست و علوم جدید مشخص سازند و شکاف قدیمی و کهنه سنت و مدرنیته را پر کنند. زیر بنای فکری نسل اخیر روشنفکری دینی، به جای علم و قطعیت تجربی، یعنی آنچه در نسل گذشته این روشنفکری مدنظر بود، عقل نقاد است که مدعی شناخت قطعی و دقیق جهان نیست و همواره به نقد، شک و تردید و بازبایی جدید توجه می‌کند و برداشت‌های عقلانی و غیرقطعی خود را در حوزه‌های گوناگون مطرح می‌نماید و افراد را در پذیرش آنها آزاد می‌داند.

روشنفکران به علت اینکه در تحلیل فضای سیاسی و گفتمانی جامعه متفاوت از دیگران به بررسی موضوعات مختلف می‌پردازند به باز شدن و پلورالیستی شدن فضای فکری جامعه مدد می‌رساند واز توتالیتراریسم فکری و مهندسی فضای فرهنگی و سیاسی جامعه به وسیله نظام و نیروهای اجتماعی وابسته به آن جلوگیری می‌کند.



نقش جنبش های دانشجویی در ایران پس از انقلاب اسلامی:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جریان پر فراز و فرود جنبش دانشجویی را می توان در سه دوره مورد مطالعه قرار داد: در دوره نخست، یک حرکت مردمی فراگیر در کشور به وجود آمد و دانشگاه را نیز در بر گرفت. دانشگاه در این دوره، یکی از پایگاه های عمده تحرک سیاسی در جامعه بود. در داخل دانشگاه، گروه بندی های مشخصی وجود داشت و حتی کسانی که در سطح جامعه آرای اندکی را به خود اختصاص می دادند، در دانشگاه دارای تشکل مشخصی بودند. با تشدید درگیری میان این گروه ها در دانشگاه ها و پیامدهای اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و تعطیلی دانشگاه ها، به پایان دوره اول جنبش دانشجویی متکثر منجر شد.

در دوره دوم، از میان نیروهای فعال دانشجویی فقط یک گروه مشخص باقی ماند که نزدیکی زیادی به دولت خود را تنها نیروی پیشرو و انقلابی می دانست. این نوع رامشابه داشت. این نوع فعالیت سیاسی دانشجویی فقط در کشورهایی که فعالیت دانشجویی به وسیله دولت اداره و سازماندهی می شود، مانند کشورهای کمونیستی، رامی توان دید. البته در ایران، جنبش دانشجویی نه از دولت تبعیت می کرد و نه دولت از آن، اما همسویی زیادی میان آن ها وجود داشته و دارد. در دوره سوم و با پایان جنگ تحمیلی وضعیت گذشته پایان گرفته، بحث ها و اختلاف نظرهایی که در دوره جنگ مسکوت مانده بود، ابتدا به صورت ضعیف مطرح و سپس به صورت آشکار توسعه یافت. در این زمان، شاهد شکل گیری جناح بندی های سیاسی جدیدی در سطح جامعه و سپس در دانشگاه هستیم و تشکل های دانشجویی جدیدی پدید می آیند. پس از انتخابات مجلس پنجم، انشعاباتی در گروه های جدید، به وجود آمد و در پی انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶، گروه ها و تشکل های جدیدتری (هر چند غیر رسمی) تشکیل می شوند و «جنبش دانشجویی متکثر» دوباره به وجود می آید. اکنون به شرح، هر یک از این دوره ها می پردازیم.

دوره اول: در بحبوحه پیروزی انقلاب، گروه های چپ که در آخرین روزهای انقلاب، علی رغم تحلیل های قبلی خویش، به نیروهای مردمی پیوستند، همراه با مردم در تصرف پادگان ها حضور یافته و سلاح های زیادی را از پاسگاه ها و پادگان ها به غارت بردند. مردم عادی هم سلاح هایی را برده بودند، اما این کار توسط گروه های سیاسی، به صورت برنامه ریزی شده انجام گردید و می توانست در مناطق حساسی چون آذربایجان و کردستان آینده کشور را به مخاطره اندازد. دانشجویان دانشگاه تبریز، که در جریان انقلاب فعال بودند، هم زمان با سقوط پایگاه ها نظامی رژیم، پادگان ها را در دست گرفتند. سازمان های چپ نیز برای دستیابی به مراکز نظامی اقداماتی انجام دادند و قسمت هایی از سلاح ها و زاغه مهمات پادگان شهر را در اختیار گرفتند. اما سرانجام دانشجویان مسلمان توانستند همه مراکز نظامی را به تصرف خود درآورند. پس از انقلاب، ده ها گروه سیاسی شکل گرفتند که هر کدام نشریه ای انتشار می دادند. عمده این گروه ها، دارای ایدئولوژی چپ و مارکسیستی یا سوسیالیستی بودند. حتی سلطنت طلبان و نیروهای ضدانقلاب نیز به خاطر جوّ شدید ضدسلطنتی، زیر نقاب گروه چپ به



تشکیل گروه‌های مجهول الهویه ای پرداختند و به جنگ روانی علیه انقلاب مبادرت ورزیدند. دانشگاه‌ها مرکز اصلی فعالیت این گروه‌ها بودند و اغلب از میان دانشجویان و دانش‌آموزان سرپازگیری می‌کردند.

یکی از این گروه‌ها، «حزب خلق مسلمان» بود که برای خودمختاری آذربایجان فعالیت می‌کرد؛ همان نقشی که «حزب دمکرات کردستان» برای استقلال کردستان بازی می‌کرد. حزب خلق مسلمان که در ابتدا افراد خوشنامی در رأس آن قرار داشتند، توانست افراد زیادی را از مردم آذربایجان جذب کند، هر چند عضویت آن‌ها الزاماً تعهدی ایجاد نمی‌کرد و صرفاً ثبت نام بود. افراد موجهی که در رأس این حزب بودند، همین که احساس کردند نیروی دیگری حزب را هدایت می‌کند از آن خارج شدند. افراد دانشگاهی و دانشجویان مبارز زودتر از همه، ماهیت آن را شناختند و اقدام به افشاگری کردند.

دانشجویان مسلمان و مبارز در ساختار اجتماعی ایران که ۷۰ درصد جامعه آن زمان ایران را افراد بیسواد تشکیل می‌دادند، به عنوان شعور هدایت کننده و مؤثر جامعه و پشتوانه رهبری انقلاب با سطح بینش و آگاهی اجتماعی که از حوادث و جریان‌ها داشتند، در هر گوشه ای برای انقلاب و نظام نوپای اسلامی احساس خطر می‌کردند، بسیج گردیده و فعال می‌شدند. تکرار سیاسی موجود در سطح جامعه و دانشگاه، موجب سیاسی شدن وسیع جوانان و افزایش حس عمل جمعی و مسئولیت و آرمان‌گرایی شد. بزهکاری به پایین‌ترین حد خود رسید و احساس مشارکت اجتماعی به میزان قابل توجهی بالا رفت. آگاهی‌های سیاسی و جمعی به طور بی سابقه ای در جوانان، افزایش یافت؛ اما چون این تکرار هنوز به صورت قانونمند، نهادینه شده و ساختاری در نیامده بود، بستری مناسب برای بهره برداری گروه‌های فرصت طلب شده بود. در نتیجه، جنبش دانشجویی متکثر، ضمن اینکه انقلاب را از بحران‌های ویرانگر نجات می‌داد و مانند شاخک‌های حساس و چشم بینای جامعه عمل می‌کرد، دچار فرسایش از درون نیز می‌گردید.

پس از پیروزی انقلاب در حالی که هنوز نظام جدید استقرار نیافته بود، فتنه‌ها از گوشه و کنار سر برکشیدند؛ تجزیه طلبی در استان‌های مرزی، کودتاهایی که خنثا شد، و نیز بروز تنش‌ها و تضادهای داخلی در اثر درگیری گروه‌های سیاسی متعدد و نوظهور با دولت نوپا، وحدت ملی را به مخاطره انداخت. نیروهای چپ، مبارزه ضدامپریالیستی را در انحصار خود در آورده و چنین القا کرده بودند که نیروهای مذهبی، پتانسیل مبارزه ضد امپریالیستی را ندارند. در چنین شرایطی، شاه که پس از فرار از کشور در ۲۶ دی ۱۳۵۷ در مراکش به سر می‌برد، برای معالجه عازم آمریکا شد. در دولت آمریکا اختلاف نظرهای شدیدی بر سر قبول سفر شاه به آن کشور وجود داشت که سرانجام جناح هوادار شاه پیروز شد. هر چند آمریکایی‌ها به اطلاع دولت ایران رساندند که شاه را به خاطر معالجه سرطان پذیرا می‌شوند، اما در ایران این اقدام آمریکا، نوعی حمایت از شاه و تکرار تجربه تلخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تلقی شد که طی آن، شاه را با کودتا به ایران بازگرداندند. در همین ایام، بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت، ابراهیم یزدی وزیر خارجه و مصطفی چمران وزیر دفاع در جشن استقلال الجزایر با برژنسکی دیدار کردند. در فضای رادیکال آن روزها، این ملاقات نیز تعبیر به سازشکاری شد. با توجه به این زمینه‌ها، امام خمینی در ۱۰ آبان ۱۳۵۸ طی پیامی به مناسبت سالروز ۱۳ آبان، مردم، دانشجویان و طلاب را به بسیج عمومی علیه امپریالیسم دعوت نمودند. در پی سخنان امام،



دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها طرح راهپیمایی ۱۳ آبان و تصرف سفارت آمریکا را آماده کردند. در روز موعود چند هزار نفر به طرف سفارت آمریکا حرکت کرده و علیه آن کشور و در اعتراض به پذیرش شاه، شعار دادند. اما در مقابل سفارت، همان عده ای که برنامه ریزی و سازماندهی شده بودند، از دیوار سفارت بالا رفته و پس از غلبه بر مقاومت نگهبانان و شلیک گاز اشک آور توسط آنان، سفارت را اشغال کردند. هر چند آن‌ها قصد داشتند فقط چند ساعت در آنجا بمانند، اما حمایت امام خمینی و موج حمایت مردمی و موضع گیری‌های دولت آمریکا همگان را در مسیری از حوادث ناخواسته انداخت که ۴۴۴ روز این گروگان گیری به طول انجامید. ابهت و هیمنه آمریکایی‌ها در این واقعه از بین رفت. گروه‌های چپ داخلی نیز به شدت منفعل و دنباله رو شدند و موازنه سیاسی - روانی به سود جریان انقلاب تغییر کرد. مجاهدین خلق کوشیدند با تصرف کنسولگری امریکا در شیراز و تبریز سوار موج شوند که آن هم با حضور مردم و دانشجویان شکست خورد و آن‌ها مجبور به تخلیه کنسولگری‌ها شدند.

از چند ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، دانشگاه تهران به عرصه مباحثات تند سیاسی و ایدئولوژیک تبدیل شده بود و در خیابان‌های اطراف، بخصوص خیابان جنوبی دانشگاه و نیز محوطه آن، گروه گروه به بحث و جدل مشغول بودند. پس از پیروزی انقلاب این جدل‌ها شدیدتر گردیده و گاه به گاه منجر به درگیری‌های فیزیکی می شد. بلافاصله با پیروزی انقلاب اسلامی، بحران‌های تجزیه طلبانه در کردستان، آذربایجان و خوزستان و ترکمن آغاز شد. انعکاس این بحران‌ها و کشتارهایی که صورت می گرفت به غلبه جو احساس و خشونت در مباحثات تئوریک می انجامید. سکوت سازمان‌های چپ (مارکسیست) و مخالف حاکمیت اسلامی در مقابل ضدانقلاب و تجزیه طلبان و یا حمایت مستقیم و غیر مستقیم از آن‌ها، جدال‌های فکری و سیاسی را به جدال‌های فیزیکی در سطح دانشگاه و اطراف آن تبدیل می ساخت. عملاً کلاس‌های دانشگاه تعطیل بود و اغلب کلاس‌ها به بحث سیاسی و اختلاف نظرها می گذشت. جو تنش‌های سیاسی چنان غلبه کرده بود که گاه کلاس‌های درس به تشنج کشیده می شد. استادان بر اساس گرایش سیاسی و عقیدتی خود نسبت به دانشجویان رفتارهای متفاوتی داشتند. دانشجویان هم، نسبت به استادان بر حسب دیدگاه‌های سیاسی خود برخورد می کردند. بی تفاوت‌ها هم فقط نظاره گر امور بودند. محیط متشنج دانشگاه فقط به منبع جذب نیروی سازمان‌های سیاسی تبدیل شده بود. در دانشگاه‌های تهران و سایر شهرها، در هر دانشکده ای، گروه‌های مختلف دارای تابلوی اعلانات و دفتر مستقل مخصوص خود و کتابخانه ویژه بودند. دانشگاه به کلکسیون دفاتر نمایندگی سازمان‌های مختلف تبدیل شده بود که از آن جا به هدایت درگیری‌ها می پرداختند. این دفاتر، که اغلب در آن‌ها سلاح گرم هم نگهداری می شد، به یک اتاق جنگشویه تر بود. زمزمه تعطیلی کامل دانشگاه‌ها به منظور جلوگیری از ادامه تنش‌ها، که گاه به درگیری‌های خونی در محوطه دانشگاه تهران و دانشگاه‌ها می انجامید، مطرح بود. اما این اقدام می توانست با مقابله مخالفان، تبدیل به بحران دیگری شود. جرقه این حادثه و چگونگی اقدام به تعطیلی دانشگاه‌ها معلوم نبود کجا و چگونه خواهد بود. سرانجام، با اوج گیری تنش‌ها مرحله زایمان حوادث فرا رسید و جرقه تعطیلی دانشگاه‌ها در تبریز افروخته شد.



دوره دوم: چنان که در جامعه شناسی جنگ و درباره همه جنگ‌ها گفته می‌شود، هر نوع درگیری با خارج، نیازمند انسجام داخلی است. برخی از دولت‌ها اساساً برای خنثی کردن مخالفت‌های براندازانه و مشروعیت بخشیدن به عملیات سرکوب مردم و مخالفان، به بهانه حفظ وحدت و مقابله با دشمن خارجی، دست به ایجاد تصنعی جنگ می‌زنند. بنابراین، جنگ اعم از عادلانه و یا غیرعادلانه، نخستین کارکرد و پیامد آن ایجاد وحدت داخلی و حذف رقابت‌ها است. در ایران، پیش از وقوع جنگ تحمیلی ستیزه‌های داخلی به اوج رسیده بود و اصولاً یکی از عواملی که دشمن را برای شکست و تجزیه ایران به طمع انداخته بود، وجود همین اختلافات حاد داخلی و فقدان نیروی دفاعی در ایران بود. بنابراین، هر چند شرایط و ضرورت‌هایی جامعه را نسبت به تعطیلی دانشگاه‌ها متقاعد کرده بود، اما قصد حذف مطلق تشکلهای متعدد در وهله اول در میان همه دانشجویان وجود نداشت. جنگ خود عاملی شد برای ضرورت اتحاد و یکپارچگی در سطح جامعه و دانشگاه. همه تلاش‌ها معطوف به جنگ بود، بیم از بهره برداری دشمن و همچنین فضای ضدتحرز پس از ترورهای وسیع و کور سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱، امکان پیدایش هر تشکل جدیدی را منتفی می‌ساخت و اساساً روحیه ضد تشکیلاتی شدیدی بر جامعه حاکم شده بود.

در طول سال‌های جنگ، اهتمام به نیازهای جنگی و حضور دانشجویان فنی، مهندسی و پزشکی در جنگ، دفاع از ارزش‌ها و احترام به خون شهدا و احساسات جریحه دار شده ناشی از شهادت‌های پی در پی در جبهه‌ها، بر فضای جامعه و دانشگاه حاکم بود. گرایش سیاسی مسلط در دانشگاه انجمن اسلامی بود، هر چند از اواسط جنگ، جناح بندی‌های سیاسی جدی در جامعه به وجود آمد، به گونه‌ای که در انتخابات مجلس سوم، آشکارا به برخوردهای لفظی میان آن‌ها انجامید و سرانجام انشعابی در جامعه روحانیت صورت گرفت که از آن پس به دو جناح چپ و راست موسوم شدند. اما در دانشگاه تا پایان جنگ این دو گرایش فقط انجمن‌های اسلامی که تمایل به چپ مذهبی داشتند، مسلط بودند. جنبش دانشجویی در کلی‌ترین تقسیم بندی، از دو طیف مذهبی و غیرمذهبی تشکیل می‌شد. طیف غیرمذهبی آن، پس از انقلاب در دوره اول جنبش دانشجویی به اپوزیسیون بیرون نظام تبدیل شد، و بخشی از آن هم موضع قهرآمیز گرفت. در دوره دوم جنبش دانشجویی، طیف مذهبی، باقی مانده بود.

دوره سوم: شرایط سیاسی و اجتماعی پس از جنگ، اوج گیری توقعات و خواسته‌های اقتصادی و سیاسی مردم و... شرایطی را فراهم ساخت که با پیدایش یک فرصت تصادفی در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری و حضور گسترده مردم در انتخابات، فضای سیاسی کشور را به شدت تحت تأثیر قرار داد. شعارهای آزادی، امنیت، توسعه سیاسی و جامعه مدنی، که سرلوحه برنامه‌های رئیس جمهور منتخب بود و با نزدیک به ۸۰ درصد آرای مردم در انتخابات را به دست آورد، احساس حمایت اجتماعی قاطعی از این خواسته‌ها را به وجود آورد و پس از آن، علاوه بر تشکلهای دو گرایشی، گروه‌های مختلف دیگر دانشجویی در دانشگاه‌های مختلف به صورتی خودجوش شکل گرفته و فعال شدند. حضور فعال دانشجویان و جوانان در عرصه‌های سیاسی و دانشجویی و مشارکت گسترده آنان در سخنرانی‌ها و سمینارها و انتشار نشریات دانشجویی جلوه و



خودنمایی خاصی به جنبش دانشجویی داد، به گونه ای که در سال ۱۳۷۷ حدود ۲۶۰ نشریه دانشجویی در دانشگاه‌های سراسر کشور منتشر می شدند.

اگرچه با ناکامی‌های دولت اصلاحات در پاسخ به نیازهای دانشجویی و تأمین این نیازها، از اواسط دوره هشت ساله ریاست جمهوری خاتمی، شور و شوق دانشجویان به تکرر سیاسی کاهش یافت، ولی این مسئله هیچ گاه به کم شدن تشکلهای دانشجویی منجر نشد. در دوره اصلاحات برخلاف سال های قبل و بعد از این دوره به علت باز شدن فضای سیاسی و فعالیت روشنفکران دینی در فضای سیاسی و روشنفکری جامعه، تشکلات و جنبش های دانشجویی متکثری در فضای دانشگاهی کشور با هدف توسعه سیاسی و مطالبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بوجود آمد که فضای گفتمانی محیط دانشگاهی را متفاوت از گفتمان حاکم نظام بوجود آورد. جنبش ها و تشکلات دانشجویی به علت برخورداری از روحیه انتقادی و مطالبه گرایانه و از طرفی عمل گرا بودن آنان به علت نیرو و نشاط جوانی در جامعه ایران نقشی اساسی در جهت گیری های کلی دولت ها دارند.

نقش احزاب در حیات سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی:

احزاب و گروه های سیاسی در تأثیرگذاری بر قدرت و ایفای نقش در عرصه سیاسی - اجتماعی در نظام های مردم سالار دارای جایگاه مهمی هستند.

بررسی این مسئله در جمهوری اسلامی ایران و پس از چهار دهه فعالیت پرفراز و نشیب احزاب ضروری به نظر می رسد. از این رو، در این نوشتار به نقش و کارکرد احزاب در چهار عنوان؛ از قبیل، دوره های آنارشیسم حزبی، انفعال و محدودیت، قاعده مدنی و تثبیت، شکوفایی و افکارسازی پرداخته شده و تحلیلی از نقش آنها در سیاست ارائه شده است. امروزه سیاست و قدرت، ابعاد پیچیده تری به خود گرفته و عناصر دخیل در قدرت متکثر شده است. از نخبگان سیاسی، گروه های نفوذ و احزاب، تا رسانه ها و نهادهای مختلف اجتماعی، همه به گونه ای بر قدرت تأثیر می گذارند و یا این که حداقل از سیاست متأثر می شوند. در کشورهایی که دموکراسی و حضور مردم در عرصه های سیاسی - اجتماعی پررنگ تر است، نقش احزاب و گروه ها جدی تر دیده می شود و بنابراین، تحلیل نهادهای مدنی و نقش احزاب به عنوان یکی از نهادهای مدنی در پیکره سیاسی جامعه، امری ضروری به نظر می رسد.

وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ سرآغازی بر حضور گسترده احزاب در عرصه ی سیاسی ایران بود؛ به گونه ای که بلافاصله پس از انقلاب اسلامی، صدها حزب، گروه و انجمن تشکیل شد. وقوع چنین وضعیتی به دلیل دوران طولانی اختناق سیاسی، امری عادی بود، اما در عین حال، وضعیت جدید نیز به دور از آسیب نبود و می توانست مشکلات زیادی را برای جامعه جدید و نظام نوپای ایران به وجود آورد. علاوه بر این که در وضعیت جدید، هنوز نهادهای اجرایی و تقنینی تشکیل نشده و



هنوز نهادمندی سیاسی در کشور رخ نداده بود. به همین دلیل، احزاب و گروه های تشکل یافته، دارای قاعده مندی نبوده و فاقد شناسنامه، شفافیت، برنامه رسمی و مرامنامه ثبت شده بودند.

گرچه نهادهای نظام از سال ۵۸ شکل گرفت و برخی از نقایص موجود را جواب گو بود، اما تکثر شدید احزاب و رشد بی برنامه آنها در اثر تحولات انقلابی و رها شدن نیروهای اجتماعی و سیاسی به راحتی کنترل پذیر نبود. با توجه به این که ماهیت احزاب، یافتن راه حل برای نفوذ در قدرت است، در سال های بعد نیز شاهد حضور احزاب در قدرت و تأثیرگذاری بر سیاست بودیم و در دوران های مختلف، نقش های متفاوتی را پذیرفتند. البته منظور از حزب در این نوشتار، مجموعه تشکل ها و گروه های سیاسی است؛ اگرچه ساختار و کارکرد حزب در غرب را نیز نداشته باشد.

بی شک پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امکان ظهور و بروز احزاب فراهم شد و احزاب و گروه های سیاسی با اندیشه ها و افکار مختلف ظاهر شدند و به ایفای نقش سیاسی پرداختند. گرچه در سال های اولیه، احزاب از قاعده مندی برخوردار نبودند، اما تشکیل سریع نهادهای نظام و تثبیت پایه های انقلاب، امکانی برای قاعده مند کردن احزاب فراهم آورد. در قانون اساسی نیز به این مسئله توجه و امکان فعالیت احزاب و نحوه آن مشخص شد.

بین سال های ۵۷ تا ۶۰ احزاب در ایران با تکثر فراوان ظهور کردند و نهایتاً هم بر اساس شرایط جنگ و تحولات دیگر، موقعیت خود را از دست دادند. در ابتدای انقلاب اسلامی، گروه ها و احزاب با اعلام انتشار نشریه و ارگان مطبوعاتی، دیدگاه های خود را بیان می کردند و در این دوره ی آشفته، کارکردهای خود را در قالب چانه زنی و فعالیت برای کسب قدرت آغاز کردند. پس از تدوین قانون اساسی و تأیید آن، می بایست احزاب، دارای مرامنامه و اساسنامه می شدند؛ از این رو برخی از احزاب حذف شده و بعضی دیگر همچنان فعال بودند تا اینکه به تنازعات میان احزاب در سال ۶۰ می رسیدیم که نهایتاً تعطیلی احزاب را در این دوره شاهد هستیم.

در قانون اساسی، آزادی احزاب و گروه ها و امکان تشکیل آنها مطرح شده است. اصل ۲۶ قانون اساسی می گوید: احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده، آزادند؛ مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. در نتیجه، احزاب بر اساس قوانین عادی و اعلام وزارت کشور به اخذ مجوز اقدام کردند و تاکنون بیش از ۱۲۰ حزب و جمعیت سیاسی از کمیسیون ماده ۱۰ احزاب، پروانه فعالیت کسب کرده اند و در عرصه های مختلف به فعالیت و تأثیرگذاری بر سیاست می پردازند.

از آن جا که انتخابات، یکی از مهم ترین عرصه های ظهور و حضور احزاب و گروه های سیاسی به شمار می رود، در آستانه انتخابات مختلف، شاهد ظهور احزاب یا ائتلاف های حزبی و تشکیل جمعیت ها و جبهه های گوناگون هستیم. این امر، نشان دهنده اهمیت انتخابات از دید احزاب و همچنین نقش مؤثر و کارایی احزاب در مسئله انتخابات است. قوانین انتخاباتی، تأثیر مهمی بر چگونگی حضور احزاب و ایفای نقش در عرصه های انتخاباتی دارد؛ به این صورت که اگر قانون اساسی یا قانون



انتخابات، روند تعریف شده ای برای حضور احزاب ارائه دهد و یا تسهیلاتی برای حضور آنها فراهم آید، احزاب سیاسی، مؤثرتر ظاهر می شوند.

به طور کلی، انتخابات، موقعیت های استثنایی را برای احزاب به وجود می آورد و آنها را قادر می سازد تا تأثیرگذاری خود را علنی سازند. این مسئله، آن چنان حائز اهمیت است که برخی، وظایف احزاب را تنها در انتخابات خلاصه می کنند و حزب را دستگاهی جهت کنترل و رهبری انتخابات، جهت دادن به افکار عمومی و معرفی کاندیداها می دانند.

احزاب دوران انقلاب و نقش آنها تا سال ۵۷ فعالیت های حزبی زیرزمینی بود، که پس از آن در قالب های مختلف ظهور کردند. یکی از مهم ترین کارکردهای احزاب در این دوره مخالفت صریح یا ضمنی با حکومت سلطنتی بود. البته باید تأکید کنیم که حضور احزاب در عرصه سیاسی از سال ۵۶ به صورت مقابله با رژیم شاه آغاز شده بود که با پیروزی انقلاب، این روند اوج گرفت و احزاب به نمایش نقش و کارکرد خود در عرصه سیاسی برگشتند. پس از انقلاب، احزاب و گروه های سیاسی به طور نامنظم و در عین حال با رویکردهای افراطی در طیف های مختلف به وجود آمدند و به دلیل نبود ابزارهای قانون مند سازی فعالیت ها، عمدتاً از فعالیت های رادیکال و گاهی خشن بهره می بردند. در این دوره، عمدتاً چهار طیف گسترده فعالیت داشتند که عبارتند از:

احزاب لیبرال: که شامل گروه ها و احزابی مثل حزب ایران، حزب مردم ایران، انجمن حقوقدانان ایران، نهضت آزادی، حزب جمهوری خواه خلق مسلمان می شد. مهم ترین فصل مشترک در تفکرات و اقدامات این طیف، علاقه مندی به غرب و تفکرات غربی و هواداری از قانون اساسی سکولار و طرف داری از حکومت غیر مذهبی بود. این طیف در ابتدای پیروزی انقلاب به دلیل مشی خاصی که داشتند و حضور برخی تکنوکرات های دین دار در میانشان توانستند مسئولیت دولت موقت را از سوی رهبر فقید انقلاب اسلامی عهده دار شوند؛ از این رو موقعیت خوبی را در جریان سیاسی به دست آوردند، اما به دلیل عدم توفیق در همراه ساختن مردم با خود و پی گیری امور به صورت غیرانقلابی، از قدرت کنار رفتند.

احزاب و گروه های رادیکال اسلام گرا: که شامل جنبش مسلمانان مبارز، سازمان مجاهدین خلق ایران، جنبش انقلابی مردم مسلمان، و سازمان اسلامی شورا می شد این عده به دلیل نظرات و اقدامات تند و همچنین نداشتن پایگاه علمی فقهی و فقدان پایگاه مردمی به نیروهای معارض انقلاب تبدیل شدند و بدون ایفای نقش اساسی در سیاست کنار رفتند.

احزاب و گروه های چپ و هوادار سوسیالیسم: این طیف شامل سازمان فدائیان خلق، سازمان پیکار، سازمان طوفان، سازمان حکومت کمونیستی، حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران، سازمان انقلابی، حزب کارگران سوسیالیست، سازمان کارگران مبارز، کمیته مارکسیست های لنینیست، سازمان جوانان انقلابی و حزب توده می شد. عمده فعالان این طیف از ایده های سوسیالیستی اطاعت می کردند و الگوی آنها تحولات شوروی سابق بوده و هواداری آن کشور را بر عهده داشتند. این گروه به دلیل نداشتن پایگاه اجتماعی گسترده و رهبری قوی، امکان استمرار کار نداشتند. طیف چپ در تحولات انقلاب اسلامی از یک روش در عرصه سیاسی پیروی نکردند؛ مثلاً حزب توده با نیروهای مذهبی همنوایی کرد و در فراندوم نظام



سیاسی به جمهوری اسلامی رأی داد و برخی از گروه های این طیف نیز مثل سازمان چریک های فدایی خلق دچار شکاف درونی شد و هرگونه ابتکار عمل در عرصه سیاسی را از دست داد و برخی نیروهای آن گروه دست به اقدامات خشن در سال های بعد زدند و دسته های جوان تر نیز به نیروهای التقاطی تبدیل شدند.

نیروه های مذهبی پیرو امام خمینی (ره): این طیف شامل حزب جمهوری اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز تهران، سازمان فجر اسلام، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب توحید و حزب الله می شد. عمده ترین مشخصه این طیف، اطاعت از فرامین بنیان گذار انقلاب اسلامی و طرفداری از حاکمیت دین در جامعه بود. به دلیل گستره فعالیت، مقبولیت عمومی و توان رهبری قوی توانستند اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور را به سمت خود متمایل سازند و در واقع، اصلی ترین منابع و طیف کشور پس از انقلاب محسوب می شدند که تأیید این نکته، پیروزی های مکرر آنها در صحنه های رقابت انتخاباتی در سال های بعد بود؛ به گونه ای که به طیف مسلط تبدیل شدند و مهم ترین نقش را در عرصه سیاسی سال های پس از انقلاب ایفا کردند.

پس از شناخت اجمالی از طیف های موجود، به طور مختصر به نقش آنها در سیاست می پردازیم. البته به دلیل تغییر وضعیت گروه ها و تبدیل شدن عمده طیف ها به سه طیف چپ، لیبرال و مذهبی، این سه دسته را بررسی می کنیم. نقش و کارکرد احزاب و گروه هایسیاسی و یا طیف های مختلف سیاسی در چهار عنوان آنارشیسم حزبی، انفعال و محدودیت، قاعده مندی و تثبیت شکوفایی احزاب و افکارسازیمهم ترین بخش این مقاله است.

الف: دوره آنارشیسم حزبی

این دوره که شامل نقش و کارکرد احزاب در دوران انقلاب بین سال های ۵۷ تا ۶۰ می شود وضعیت انقلاب اسلامی به دلیل تکثر گروه ها، کارکرد رادیکال بسیاری از آنها و اتفاقات داخلی و خارجی کشور، وضعیت ویژه ای دارد. این اشارات کوتاه، تنها به بخشی از کارکردهای احزاب و جریان ها مثل کسب قدرت و نفوذ در قدرت توجه شده و از کارکردهای انتخاباتی احزاب و گروه ها سخن به میان آمده است.

طیف لیبرال

رهبری این طیف در ابتدای پیروزی انقلاب و در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ از سوی امام عهده دار حکومت موقت شده بود. گرچه حضرت امام تأکید داشتند این دولت غیرحزبی باشد و در فرمانی به مهندس مهدی بازرگان نیز چنین نوشتند: «جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروه خاص مأمور تشکیل دولت موقت می نمایم.» این طیف، تلاش های وسیعی را جهت تبیین حضور و قدرت خود در عرصه سیاسی به کار بست و نیروهای لیبرال، عمده مسئولیت های اجرایی را بر عهده گرفتند و به دنبال اخذ جایگاه لازم در عرصه سیاسی و در قانون آینده بودند و در بحث فراندوم تعیین نوع نظام از نظام غیر



مذهبی حمایت کردند؛ مثلاً نهضت آزادی «جمهوری دموکراتیک اسلامی» و کانون نویسندگان گروه نزدیک به این طیف به تشکیل «جمهوری دموکراتیک ایران» تأکید کرد. البته بسیاری از شخصیت های این طیف نیز از نظریه امام یعنی جمهوری اسلامی جانبداری کردند. این جریان در طی مباحث مربوط به قانون اساسی و تدوین و تصویب آن، تلاش گسترده ای به کار برد تا قانون اساسی بر اساس حکومت دینی نوشته نشود که برخی از سران این طیف مثل حسن نزیه (عضو نهضت آزادی) بر آن تأکید کرد. اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری، فرصت مناسبی را برای لیبرال ها فراهم کرد؛ چون قبل از رقابت های انتخاباتی، بسیاری از رقبای اصلی حذف شدند؛ چرا که به دلیل اعلام عدم رضایت امام از رئیس جمهور شدن شخصیت های روحانی، سرشناس ترین فرد روحانی و مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی، یعنی شهید بهشتی را از نامزدی منصرف کرد و برخی از رقبای نیز مثل جلال الدین فارسی (دیگر کاندیدای مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی) به دلیل ایرانی الاصل نبودن کنار رفت و از این رو بین نیروهای مذهبی، انفکاک ایجاد شد و جامعه روحانیت مبارز تهران که وزن مناسبی در جریانات سیاسی داشت از کاندیداتوری بنی صدر حمایت کرد. بنی صدر که در دولت موقت، سرپرستی دو وزارتخانه مهم خارجه و اقتصاد و دارایی را عهده دار بود، شانس خوبی برای پیروزی داشت و توانست انتخابات را به نفع خود به پایان برد. انتخابات اولین دوره مجلس و ناکامی لیبرال ها در کسب پیروزی، زمینه شکست های بعدی آنها و تا کنار رفتن از قدرت به طور کامل در اول تیرماه ۱۳۶۰ را فراهم کرد. منظور از لیبرال، مفهوم غربی آن نیست، بلکه احزاب دارای گرایش به غرب را نیز در این طیف آوردیم.

طیف چپ

این طیف-که با گرایش عمدتاً سوسیالیستی فعالیت می کرد-به دنبال ایفای نقش اساسی بود؛ با این که از انسجام لازم برخوردار نبود. آنها در جریان فراندوم تعیین نوع نظام، نظر واحدی نداشتند. افرادی از آنها به دنبال تشکیل «جمهوری خلق» یا «جمهوری فدراتیو خلق های ایران» بودند و برخی نیز خواستار جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی شدند. و در جریان تدوین قانون اساسی نیز به دنبال منافع گروه های متوسط کارگری و بر اساس مدل شوروی بودند که به دلیل نبود هیچ جایگاهی در بین مردم از توان تأثیرگذاری محروم بودند.

طیف مذهبی

این طیف با دارا بودن گستره وسیعی از افراد تأثیرگذار و اطاعت و حمایت از رهبری نهضت توانست در عرصه سیاسی کشور به عنوان تأثیرگذارترین گروه سیاسی ظهور یابد و از امکانات فرهنگی برای تأثیرگذاری بهره برد. همچنین توانست در انتخابات مهم، نقش مناسبی ایفا کند. این طیف که شاخص ترین گروه اش حزب جمهوری اسلامی بود با داشتن کادر قوی و رهبری



فوق العاده، در فراندوم تعیین نوع نظام، نقش مهم ایفا کرد و طرف داری از نظریه امام خمینی(ره) مبنی بر «جمهوری اسلامی» تأکید ورزید.

عرصه دیگر ایفای نقش، تدوین و تصویب قانون اساسی بود که این طیف به آن اهمیت اساسی داد و بلافاصله پس از تعیین نوع نظام برای بررسی آن مبادرت کرد. نیروهای مذهبی در این دوره که در شورای انقلاب، اکثریت را داشتند، با پی گیری های لازم، در پیش نویس قانون اساسی نقش ایفا کردند و در مسئله اختلاف طیف ها بر سر تشکیل یا عدم تشکیل مجلس مؤسسان برای بررسی و تصویب قانون اساسی، نقش مناسبی در جلوگیری از دفع الوقت گروه های لیبرال و چپ که در انتخابات قبلی شکست خورده بودند، ایفا کرد و در آماده کردن قانون اساسی برای اعلام نظر مردم اقدام نمود.

پس از این مسئله انتخابات ریاست جمهوری بود که نیروهای مذهبی پس از منصرف شدن شهید بهشتی و دیگر روحانیون مطرح از کاندیدا شدن، فرد شاخصی را به طور اجماعی انتخاب نکردند و هر کدام از گروه های مذهبی از کاندیدایی حمایت کردند که در نهایت، پیروزی برای کاندیدای لیبرال ها - که حزب جمهوری اسلامی نیز حمایت کرده بود- تثبیت شد.

احزاب مذهبی با جریان غیرمذهبی وارد مبارزات اساسی در این سال ها شده بود تا اینکه با کسب پیروزی گسترده در انتخابات مجلس اول، زمینه حذف جناح غیر مذهبی را فراهم کرد. با توجه به توصیف نحوه حضور احزاب سیاسی در این مقطع مشخص می شود که اولاً، احزاب و طیف های مختلف سیاسی با تمام توان در عرصه سیاسی اجتماعی حاضر شدند و در پی ایفای نقش خود بودند. اقداماتی نظیر ایفای نقش در اصل نظام و فراندوم برای تعیین نوع نظام سیاسی جدید، معرفی نامزدهای انتخاباتی، تلاش برای نفوذ در قدرت و تأثیرگذاری در عرصه های تقنینی و اجرایی، جذب افراد به عنوان اعضای حامیان خود، شکل دهی به افکار عمومی از طریق مطبوعات و برگزاری میتینگ های سیاسی، نظارت بر کارکرد قوای اجرایی و همچنین تلاش برای نفوذ در منتخبان و پی گیری اهداف خود از طریق آنان از جمله اقداماتی بود که در همین مقطع توصیف شده احزاب انجام دادند. در مبارزه قدرت سیاسی بین طرف داران حکومت اسلامی و طیف های مذهبی از یک سو و مخالفان حکومت اسلامی و احزاب لیبرال و غیر مذهبی و چپ از طرف دیگر، احزاب اسلامی پیروزشدند و با قاطعیت تمام از طریق انتخابات متعدد، جریان لیبرال و چپ را از قدرت کنار گذاشتند. در اولین انتخابات - که انتخابات خیرگان قانون اساسی بود- همه احزاب و گروه ها و طیف های سیاسی حضور داشتند که عمده آنها سه طیف مذهبی، چپ و لیبرال ها بودند. گروه های اسلامی مثل حزب جمهوری اسلامی، مجاهدین انقلاب اسلامی، فدائیان امام و جامعه روحانیت مبارز تهران بودند و در لیست مشترک، نمایندگان خود را معرفی کردند.

نهضت آزادی از سوی لیبرال ها و ائتلاف چپ، شامل فدائیان خلق، پیکار و گروه های کوچک دیگر در این انتخابات از ۷۳ عضو مجلس، ۶۰ تن به طیف مذهبی تعلق داشت و کمتر از ۱۰ نفر از هواداران نهضت آزادی بودند. فعالیت این دوره احزاب به دلیل جوان بودن و نبود اهرم های قانونی مشکلاتی نیز در پی داشت. نقش احزاب در دوره یاد شده بسیار پررنگ است و بر اساس کارکردی که دارند و تأثیری که در عموم بر جای می گذارند، وزن و قدرت سیاسی پیدا می



کنند. البته برخی معتقدند احزاب در این دوره، چندان نقشی نداشته اند؛ چرا که وضعیت انتخاب ها به صورت فراگیر یا توده ای بوده و از این رو، احزاب، جایگاه مناسبی در نظم بخشی سیاسی نداشته است.

گرچه در این دوره، احزاب، آزادانه فعالیت می کنند؛ اما به دلیل تفرقه انگیز بودن برخی اقدامات و تهدید امنیت ملی، دادستانی کل انقلاب برای برخی مطبوعات و ارگان های حزبی، محدودیت هایی را اعمال کرد؛ از جمله منوط کردن ایجاد دفاتر حزبی و گروهی به اطلاع وزارت کشور، استفاده نکردن در هیچ حزب و گروهی از سلاح، مجاز نبودن احزاب به تشویق و تحریک مردم به اعتصاب و کم کاری و تحصن و موارد دیگر. این دوره که احزاب و گروه ها بدون هر گونه مجوز قانونی که با صلاحدید فرد به هر اقدامی مبادرت می کردند، دارای مشخصاتی به شرح ذیل بود:

عمده احزاب این دوره، فاقد تشکیلات و سازمان مناسب، اساسنامه و مرامنامه مدون بودند. و عمدتاً افراد معدودی، احزاب را راهبری می کردند. امکان کنترل فعالیت گروه ها و احزاب این دوره به دلیل تکثر و فقدان اطلاعات مقصور نبود؛ حتی برخی از احزاب دارای شاخه نظامی نیز بودند. درگیری ها و مشاجرات خیابانی احزاب با یکدیگر از دیگر مشخصه های احزاب این دوره بود.

ب: دوره ی انفعال و محدودیت

پس از سال ۱۳۶۰ تا سال ۶۸ به دلیل وقوع جنگ تحمیلی و شدید شدن تهدیدات امنیتی و از سوی دیگر مضر بودن برخی فعالیت های حزبی، و اولویت دار بودن اتمام جنگ برای همه مردم، فعالیت های یاد شده، تعطیل و یا بسیار کم سو شد؛ در نتیجه، در این دوره که پس از پشت سر گذاشتن وقایع سخت سال ۶۰ و به وجود آمدن تثبیت نظام و حاکم شدن طیف مذهبی، همچنان دغدغه اصلی مسئله جنگ بود؛ به همین دلیل، احزاب از توجه نظام کنار ماندند و حتی نظام، فعالیت های حزبی را مانع پیشرفت امور می دانست. از سویی نیز به دلیل شکست انتخاباتی برخی از احزاب و همچنین عزل بنی صدر، بسیاری از گروه های سیاسی، امکان فعالیت را نمی دیدند و در درون برخی گروه ها مثل سازمان مجاهدین اختلاف افتاد و منجر به انحلال آن ها شد. در این سال، قانون احزاب در مجلس تصویب شد ولی احزاب به دلیل مسائل حاشیه ای و موقعیت جنگی در کشور، امکان فعالیت سیاسی مناسب و تأثیرگذاری پیدا نکردند و اساساً فضای کشور، چنین تدابیری را می طلبید؛ چنان که در بسیاری از کشورها در صورت جنگ چنین اتفاقی می افتد. در درون حزب جمهوری اسلامی نیز که جناح حاکم بود، اختلافاتی بروز کرد و این حزب در خرداد ۶۶ با نامه مؤسسين آن به حضرت امام تعطیل شد. جناح بندی در درون طیف های مذهبی به چپ و راست در این دوره شکل گرفت و از این رو، احزاب و گروه های سیاسی در این دوره از نقش کمتری در سیاست برخوردار بودند.

در این دوره بیش از آن که احزاب دیده شوند، شخصیت های مذهبی بر اساس نزدیکی با حضرت امام (ره) اهمیت می یابند و انتخابات نیز با همین سنجه ها از سوی مردم مورد استقبال قرار می گیرد؛ به طوری که مقاومت برخی از چهره های جناح راست (طیف راست مذهبی) در رأی اعتماد به نخست وزیر میرحسین موسوی به مثابه مخالفت با ولایت فقیه دانسته شده و



در نتیجه، باعث عدم استقبال مردم از جناح راست در انتخابات مجلس سوم شد و اکثریت مجلس سوم را جناح چپ (طیف چپ مذهبی) از آن خود کرد.

به طور کلی در این دوره ۸ ساله احزاب و گروه های سیاسی، حضور غیر فعال در عرصه سیاسی جامعه دارند و تنها در زمان انتخابات، طیف بندی خاصی از سوی گروه های عمدتاً مذهبی تشکیل می شود و به معرفی نامزدهای انتخاباتی می پردازد.

رقابت در درون طیف مذهبی

در این دوره، رقابت در درون طیف مذهبی آغاز می شود و جناح های چپ و راست در درون حزب جمهوری اسلامی شکل گرفته و در بیرون در قالب دو شکل مهم روحانی -تشکل جامعه روحانیت مبارز و تشکل مجمع روحانیون مبارز - به وجود می آید که زمینسازمان جدید احزاب را آینه مشخص می سازد.

گروه های سیاسی در این دوره به صورت کاملاً متفق، موضع نظام را در پیشبرد جنگ دنبال می کردند و رقابت های خود را در سطح به دست آوردن کرسی های بیشتر در مجلس و تأثیر فضای انتخاباتی در زمان انتخابات محدود می کردند، یعنی در این دوره نیز معرفی نامزدهای انتخاباتی و رقابت برای کسب اکثریت انجام می شد. احزاب رسمی با اساسنامه و مرامنامه، مردم را جهت جذب و آموزش و یا ایجاد دفاتر و کار حزبی دعوت نمی کردند و کارکرد حزبی خود را منوط به ایام انتخابات کرده بودند. در این دوره، احزابی مثل حزب جمهوری اسلامی، نقش بسیار گسترده ای در سیاست اجرا می کند؛ به گونه ای که در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، اکثریت مردم را متمایل به خودش می کند و حتی در دور دوم ریاست جمهوری، آیت الله خامنه ای (کاندیدای حزب جمهوری اسلامی) با کسب بیش از ۸۵ درصد آراء، حضور مقتدرانه ای در عرصه سیاسی کشور بر جای می گذارند؛ گرچه در این دوره از درون نیروهای مذهبی، شکاف چپ و راست پیدا بود.

دیگر نقش احزاب در این دوره تربیت افراد برای تصدی امور حکومتی است که می بینیم احزاب، افرادی از درون خود را به عنوان کاندیدا مطرح می کنند و همچنین حزب حاکم، همواره از نیروهای درون حزب و رشد یافته در آن را برای سمت های حساس اداره کشور برمی گزیند.

ج: دوره قاعده مندی و تثبیت

این دوره که سال های میان ۶۸ تا ۷۶ را در بر می گیرد-احزاب سیاسی، نقش و کارکرد مشابه دوره قبل و البته با تحرک بیشتری را پیدا می کنند. این دوره که به لحاظ زمانی پس از دوران جنگ و شروع دوران بازسازی و سازندگی است، فضای جدیدی را برای احزاب باز می کند و احزاب نیز کارکرد ویژه ای می یابند این دوره با توجه به ویژگی هایی که دارد و تکثر عددی که از احزاب پیدا می شود و قانون مندی که پیدا پکنندرا می توانیم دوران قاعده مند شدن بدانیم.



از دیگر نقش های احزاب و گروه های سیاسی در این دوره، شرکت در برپایی انتخابات و معرفی نامزد برای انتخابات بود که در انتخابات مجلس چهارم، جناح راست که با شعار حمایت از دولت هاشمی رفسنجانی به میدان آمده بود -توانست اکثریت را از آن خود کند.

از دیگر کارکرد های احزاب این دوره، تأثیرگذاری بر سیاست از طریق انتشار روزنامه و نشریه بود که از سوی هر دو جناح انجام شد؛ به گونه ای که مهم ترین ارگان مطبوعاتی جناح چپ، روزنامه سلام و جناح راست، روزنامه رسالت بود که خط مقدم مصاف رسانه ای را بر عهده داشتند و کارگزاران نیز روزنامه همشهری و ایران را منتشر کردند. در این دوره، گرچه از فضای جنگ فاصله گرفته شد، اما فضای بازسازی مناطق جنگی و ضرورت همراهی طیف ها و گروه ها و نوع مدیریت هاشمی رفسنجانی، از رادیکال شدن نقش احزاب جلوگیری کرد و گروه های فعال، کارکرد عمدتاً انتخاباتی از خود بر جای گذاشتند. بنابراین، در این دوره که احزاب از قاعده مندی بیشتری برخوردار شدند و تعبیر دیگر، احزاب در این دوره «شناسنامه دار» شدند نقش های خود را در انتخابات به صورت پررنگ بر جای گذاشتند و به ایجاد دفاتر حزبی و جذب اعضای جدید و تأثیر بر قدرت مبادرت کردند، اما به دلیل قدرت محور بودن احزاب، تنها به اندازه حضورشان در عرصه ی قدرت رسمی فعالیت می کردند؛ به گونه ای که مجمع روحانیون مبارز پس از شکست در انتخابات مجلس سوم به صورت ناامیدانه ای، حضور خود را در عرصه سیاسی کاهش داد و یا حزب کارگزاران سازندگی به دلیل نزدیکی به قدرت و نیاز طیف خاصی از جناح حاکم، فعالیت خود را آغاز کرده و گسترش داد.

البته در سال های پایانی دوره هاشمی رفسنجانی، فضای تکثر حزبی و رشد مطبوعات و در نتیجه، اعلام وجود نگرش های مختلف و حتی گاه متعارض و متضاد، زمینه جدیدی برای شکل گیری جدید احزاب و ایفای نقش حزبی به وجود آورد که انتخابات مجلس پنجم شورای اسلامی در همین راستا قابل تفسیر است. در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، دوره تکثر رویکرد حزبی و انشعابات بود و گروه ها و جریانات مستقل و یا نیمه مستقلی پدید آمدند و در قالب های سیاسی و سیاسی - فرهنگی به تأثیرگذاری در حوزه های سیاسی-اجتماعی پرداختند. در سال ۷۲ «انصار حزب الله» به صورت مستقل از دو جناح به وجود آمد. (گرچه چند سال بعد به جناح راست گرایش پیدا کرد). «جمعیت دفاع از ارزشها» در سال ۷۴ توسط محمدی ری شهری با هدف اصول گرایی و ارزش محوری و بدون وابستگی به جناحی خاص به وجود آمد که به سهم خود، نقش مهمی در معرفی نامزدهای انتخاباتی مجلس پنجم ریاست جمهوری سال ۷۶، و همچنین نقد قدرت و پی گیری منافع نظام ایفا کرد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که در این دوره، احزاب، جانی دوباره گرفته و زمینه را برای تأثیر و نفوذ خود، بیش از گذشته فراهم کردند. در این دوره، احزاب علاوه بر کارکردهای انتخاباتی، در نقد قدرت و پی گیری برخی مطالبات عمومی و طرح مشکلات اساسی قدم برداشتند. در گذشته، که امکان طرح این مباحث نبود.



د: شکوفایی احزاب و افکارسازی

بعد از سال ۱۳۷۷ احزاب در ایران وضعیت جدیدی پیدا کرده و پس از پشت سر گذاشتن دوران های مختلف به وضعیت بلوغ و تأثیرگذاری رسیدند؛ از این رو، در این دوران، احزاب و گروه های سیاسی متعدد و متنوع رشد کردند و نقش نسبتاً فعالی نیز در عرصه سیاسی - اجتماعی کشور ایفا کردند؛ گرچه همچنان، عرصه مهم و اساسی تجلی نقش احزاب در انتخابات دیده می شود، اما در دیگر زمینه ها نیز فعالیت هایی را به ثمر رساندند.

احزاب-که در دوره گذشته، وضعیت قاعده مندی خود و جوانه زنی را پشت سر گذاشته بودند-امکان حضور قدرت مند و در عین حال، هوش مندانانه حزبی یافتند ضمن اینکه در دوره گذشته و به ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، فضای کشور تغییرات بیشتری پیدا کرد و برخی از افراد که در رقابت های قدرت کنار مانده بودند، با تغییرات به وجود آمده و به ویژه پس از برگزاری انتخابات مجلس پنجم، زمینه را برای حضور مناسب دیدند.

احزابی که در این دوره هستند، در قالب گروه ها و احزابی اند که دیگر زیر چتر دو طیف اصلی چپ و راست کشور متشکل نمی شوند و انشعاباتی به ویژه در جناح راست پیدا شده است؛ به گونه ای که عملاً قبل از انتخابات ۷۶ سه گروه، رسماً کاندیداهایی را اعلام می کنند: طیف راست، ناطق نوری را اعلام می کند، جمعیت دفاع از ارزش ها دبیر کل خود را معرفی و کارگزاران، سخن از انتخابات را زود هنگام و با طرح نظری لزوم بیش از دو دوره شدن ریاست جمهوری شروع می کنند، ولی پس از عدم توفیق در معرفی نامزد مشخص با گرایش خود و رایزنی با چند چهره سرشناس به خاتمی گرایش می یابند و جریان چپ نیز پس از بررسی هایی از خاتمی حمایت کردند.

انتخابات سال ۷۶ میدان رقابت بسیار پرنگ حزبی در ایران بود که با تمام توان از سوی گروه های سیاسی دنبال شد و فضای بانشاطی را برای مردم جهت شرکت در آن فراهم ساخت و همچنین صحنه خوبی برای هم آورد طلبی احزاب و به ویژه، احزاب و گروه های جدید سیاسی بود. در این انتخابات که نهایتاً دو طیف چپ و راست و یک طیف مستقل رقابت می کردند، رقابت اصلی بین دو طیف چپ و راست یا محافظه کار و اصلاح طلب بود که با تفاوت های بیشتر مثل تساهل و تسامح، و از طرف دیگر، تأکید بر اصول اسلامی رقابت می کردند. هر دو طرف از حداکثر امکانات حزبی برای پیروزی بهره مند شدند. جناح چپ پس از پیروزی و به دست گرفتن قدرت اجرایی، ضمن تجدیدسازمان سیاسی و به وجود آوردن حزب جدید مشارکت به دنبال به دست گیری قدرت در قوه مقننه بود که این حزب جدیدالتأسیس با کمک روزنامه های جدید، این امکان را محقق ساخت و اکثریت مجلس ششم را از آن خود کرد. احزاب سیاسی در دوران ریاست جمهوری خاتمی، تلاش گسترده خود را بر کسب قدرت و حفظ آن به کار بردند. گرچه در این دوره، احزاب نتوانستند اعتماد عمومی را به خود جلب کنند و همچنان سایه دولتی بودن بر سرشان سنگینی می کرد. رادیکال ترین اقدامات احزاب در این دوره به دو سال ابتدایی حاکمیت اصلاح طلبان در قدرت یعنی بین سال های ۷۸-۷۶ و یک سال پایانی آن، یعنی ۸۲-۸۱ مربوط می شود- که در این دوره نیز عملاً رقابت قدرتی بین احزاب به دست ها اصلاح طلبان و اصولگرایان رسید و در یک رقابت سخت و پرهوش، جریان اصولگرا، اعتماد



ردمراجله کرد و اصلاح طلبان از همپروشه‌ها استفاده‌شده از قبیل فشارهای قانونی از طریق نهاد مجلس به برخی نهادها مثل شورای نگهبان، سپاه و صدا و سیما، طرح استعفا از نمایندگی مجلس، تحصن ۲۶ روزه در مجلس، نامه های سرگشاده و اعلام وضعیت بحرانی در کشور نتوانستند اعتماد دوباره مردم را برای حمایت از جناح اصلاح طلب برآورده کنند. احزاب اصلاح طلب و اصول گرا پس از پشت سر گذاشتن وقایع مجلس هفتم، پی گیر ریاست جمهوری آتی بودند که از اوایل سال ۸۳ به آن واکنش نشان دادند و در پی معرفی کاندیداهای خود بودند که عملاً هر دو جناح در این دو دوره دچار انشعاب شده و از هر جریانی، چند کاندیدای جدی و با حمایت حزبی وارد عرصه رقابت ها شد. اما آنچه مهم بود، این که انتخابات این دوره، دو قطبی نبود، بلکه از طیف اصلاح طلبان، چند کاندیدا (کروبی، معین و مهرعلیزاده) و از اردوگاه اصول گرایان (قالیباف، احمدی نژاد، لاریجانی، رضایی) و هاشمی رفسنجانی (به صورت مستقل، فراجناحی و مورد قبول برخی از شخصیت های همه جناح ها) وارد عرصه رقابت شدند و این مرحله از انتخابات، نشان دهنده عدم اقبال به جریان اصلاح طلب بود که در نهایت، احمدی نژاد که کاندیدای بخشی از اصول گرایان بود در دور دوم برگزیده شد. پیروزی احمدی نژاد که حزب قدرت مندی از او حمایت نمی کرد چالش جدیدی برای احزاب، به ویژه برای احزاب قدیمی بود. از این رو، طیف بندی جدیدی در راه بود که مهم ترین ویژگی آن، انشعاب در جریان راست و به وجود آمدن جریان جدیدی از درون آن بود؛ گرچه پایه اولیه آن در جریان راست وجود داشت، اما در برخی باورها، استراتژی ها و تاکتیک ها با آن متفاوت بود.

بر اساس مباحث ذکر شده، دو جریان سیاسی کشور به مثابه دو حزب گسترده بر اساس اختلاف نظر در موضوعات مختلف، مانند سیاست خارجی و نحوه برخورد با آمریکا، اقتصاد و گسترش خصوصی سازی، نقش و اختیارات برخی نهادهای نظام، مثل شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، و دیگر مباحث سیاسی و ... از جمله نقش احزاب سیاسی به رقابت سیاسی پرداختند.

از مهم ترین کارکردهای احزاب سیاسی در این دوره می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- کمک به توسعه سیاسی و امکان بهره گیری از توان و تجربه همه نیروهای نظام.
- ۲- پی گیری مطالبات مردم از نظام سیاسی و ایجاد ارتباط بین مردم و حکومت؛ گرچه در این خصوص، احزاب هنوز نتوانسته اند به طور مناسب نقش ایفا کنند.
- ۳- جلوگیری از انسداد سیاسی احتمالی که در صورت نبود احزاب قدرت مند، امکان ایجاد آن وجود دارد.
- ۴- رشد افکار عمومی از طریق ایجاد رسانه های گروهی و حمایت از آنها.
- ۵- معرفی نامزدهای مورد نظر و مشخص کردن توان و قابلیت نامزد مورد حمایت.
- ۶- اطلاع رسانی به مردم از اتفاقات ایجاد شده در قدرت و بهره گیری از اطلاع مردم در جلوگیری از برخی مفاسد سیاسی و اقتصادی.



این موارد، عمده ترین نقش هایی است که احزاب در ایران و به ویژه در دوره خاص یاد شده ایفا کرده اند که بر اساس نکات ابتدائی مقاله، احصاء و نتیجه گیری گردید.

نتیجه گیری:

آن چه از مباحث پیش گفته، به دست می آید، این است که:

اولاً، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، احزاب و گروه های متعددی در عرصه سیاسی اجتماعی ایران ظاهر شدند و نیروهای خفته و فعالیت های زیرزمینی، عرصه مناسبی را برای پویا شدن خود مشاهده کردند. بر این اساس به دلیل کثرت احزاب و گروه های نوظهور، می توان اینها را در دسته بندی هایی، مثل لیبرال، چپ، و اسلامی قرار داد که بر روی موضوعات مختلف داخلی و بین المللی اختلاف نظر داشتند و در عرصه های سیاسی، مبارزه برای پیشبرد اهداف حزبی را آغاز کردند که در نهایت، این طیف ها به دو دسته مذهبی و غیر مذهبی تقسیم بندی می شوند که سال ۶۰ پایان فعالیت نیروهای غیرمذهبی بر اثر عدم اقبال مردم و توفیق نیافتن در انتخابات صورت گرفته و توسل به خشونت و روشن شدن خیانت برخی احزاب و سران آنها به حساب می آید. مقطع اول فعالیت احزاب پس از انقلاب اسلامی، نتایج پربراری برای نظام اسلامی به همراه داشت؛ گرچه قاعده مند بودن احزاب، آسیب هایی نیز به همراه داشت. از جمله تأثیرات احزاب در این دوره، حفظ حضور فعالانه مردم در عرصه اجتماع و جلوگیری از برخی توطئه ها علیه اصل نظام اسلامی بود.

ثانیاً، احزاب و گروه های سیاسی، مبارزات خود را در سال های پس از ۶۰ نیز جهت کسب و حفظ قدرت انجام دادند و در برخی مواقع نیز احزاب، کارکرد آموزشی نیز ایفا کردند. به طور مثال، چاپ نشریات، خبرنگارها و انتشار عمومی و ویژه آنها، بخشی از کارکردهای آموزشی احزاب به شمار می رود. در این کارکرد، نیروهای مذهبی، عمدتاً پایگاه های اصلی خود را در مساجد قرار دادند و برخی از این احزاب نیز کلاس های رسمی آموزش عقاید اسلامی، باورهای گروهی و حزبی در راستای اهداف نظام اسلامی را مطرح کردند. حزب جمهوری اسلامی، اولین حزب گسترده ای بود که با ایجاد دفاتر رسمی در شهرستان ها اقدام به عضوگیری کرد. البته احزاب دیگر نیز در سال های بعد به این امر مبادرت کردند که این امر نیز کارکرد دیگر احزاب بود. این کارکرد بر نقش مؤثر احزاب در سیاست می افزود.

ثالثاً، کمک به آگاهی عمومی و رشد افکار سیاسی از دیگر نقش های مؤثر احزاب پس از انقلاب بود که این امر در دوره اخیر، بیش از قبل محقق گردید.

رابعاً، نقد قدرت و امکان انتقاد از آن و پی گیری مطالبات مردم و لزوم پاسخ گو بودن قدرت از محورهای اصلی بود که با حضور احزاب محقق شد. این امر از طرف برخی احزاب، اتفاق افتاد، اما به دلیل نهادینه نشدن کامل احزاب و نقصان در اقدامات آنها، در برخی دوره ها از جمله دوره اخیر فعالیت احزاب، مطبوعات متمایل به احزاب، این کارکرد راعده دار شدند.



خامساً، باید به این نکته توجه کرد که هنوز احزاب در ایران، دوران نوجوانی خود را طی می کنند و از این رو، نقش و کارکرد آنها گاهی عجولانه و گاهی با اتقان کمتر همراه است و حتی بسیاری از کارکردهای خود را پیدا نکرده اند و در نتیجه، اگر شناخت عمیق تری از فضای حزبی در ایران مورد بررسی قرار گیرد و برخی موانع کارکرد احزاب مطرح گردد و احزاب نیز بر اساس این تجارب و با توجه به فرهنگ ایرانی – اسلامی فعالیت کنند، میتوان انتظارداشت که ایفای نقش اساسی خودبه عنوان یکی از نهادهای جامعه مدنی مؤثرتر باشند و درتجمیع منافع نظام و تضمین پیشرفت کشور قدم هایی را بردارند.

منابع:

- ۱- علی ادیب، نقش دانشجو در تحول اجتماعی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۳، ص ۲
- ۲- محمد عباس زادگان، جنبش دانشجویی و انقلاب فرهنگی، تهران، تشیع، ۱۳۵۹، ص ۱۰۲
- ۳- محسن مدیرشانه چی، احزاب سیاسی ایران، تهران، رسا، ۱۳۵۷، ص ۳
- ۴- محمد تربتی سنجابی، قربانیان باور و احزاب سیاسی، تهران، آسیا، ۱۳۷۵، ص ۵۳
- ۵- سیدحمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ۱۳۵۶، ص ۲۴۶
- ۶- عباسعلی عمیدزنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، تهران، نشر کتاب سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۵
- ۷- منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۱۵۷
- ۸- علی ذوعلم، جرعه جاری، تهران، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۷۸
- ۹- نیکی کدی، ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹، ص ۱۷۴
- ۱۰- اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸، ص ۲۳۱
- ۱۱- مسعود رضوی، هاشمی و انقلاب، تهران، همشهری، ۱۳۶۷، ص ۶۹
- ۱۲- مجید محمدی، درآمدی بر رفتارشناسی سیاسی دانشجویان، تهران، کویر، ۱۳۷۸، ص ۲۱۶
- ۱۳- جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۷، ص ۳۲۱
- ۱۴- سعید برزین، جناح های سیاسی در ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۸۸. حجت مرتجی، جناح های حجت الله ایوبی، پیدایی و پایایی احزاب سیاسی در غرب (تهران: نشر سروش، ۸۲)، ص ۳۸
- ۱۵- سید جلال الدین مدنی، مبانی و کلیات علم سیاست (تهران: چاپ اسلامیه، ۷۲)، ص ۲۸۱
- ۱۶- علامه محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام (تهران: نشر بنیاد نهج البلاغه، ۷۹)، ص ۴۷
- ۱۷- ژولین فروند، «سیاست چیست»، ترجمه عبدالوهاب احمدی (تهران: نشر آگه، ۸۴)، ص ۲۱۳
- ۱۸- حسین حسینی، حزب و توسعه مبانی (تهران: نشر آمن، ۷۸)، ص ۴۱
- ۱۹- احمد نقیب زاده، حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز (تهران: نشر دادگستر، ۷۸)، ص ۷۰



- ۲۰- ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی (تهران: نشر دانشگاه تهران، ۷۵)، ص ۷۲۱
- ۲۱- فریدون وردی نژاد، نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و تحزب، مجموعه مقالات تحزب و توسعه سیاسی، ج
- ۲۲- محمد غفوری، نظامهای حزبی و نظامهای انتخاباتی، مجموعه مقالات تحزب و توسعه سیاسی، (تهران: عباسعلی عمید زنجانی، مبانی فقهی کلیات قانون اساسی، ج ۱۱۰ (تهران: جهاد دانشگاهی)، ص ۱۰۴
- ۲۳- غلامرضا خواجه سروی، رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران (تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۸۲)، ص ۲۶۴
- ۲۴- سید جلال الدین مدنی، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران (تهران: نشر سروش، ۶۲)، ج ۱، ص ۴۸
- ۲۵- حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴
- ۲۶- حسین بشیریه، دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران (تهران: نشر نگاه معاصر، ۸۱)، ص ۳۹
- ۲۷- محمد رحیم عیوضی، مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران (تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۸۵)، ص ۰۵
- ۲۸- حمیدرضا ظریفی نیا، کالبد شکافی جناحهای سیاسی ایران، (تهران: نشر آزادی اندیشه، ۷۸)، ص ۶۲
- ۲۹- عباس شادلو، اطلاعاتی درباره احزاب و جناحهای سیاسی ایران امروز، (تهران: نشر مؤلف، ۸۵)
- ۳۰- ادوارد سعید، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضو انلو چاپ دوم نشرنی، تهران: ۱۳۸۲
- ۳۱- روشنفکران ایرانی و غرب، مهر زاد بروجردی، ترجمه جمشید شیرازی نشر فرزانه، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۷
- ۳۲- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد، ج ۲ انتشارات خوارزمی، تهران: ۱۳۵۷
- ۳۳- نظریه های انقلاب، عباس منوچهری، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران: ۱۳۸۰

۳۴- Nabavi, Negin: Intellectual Trends in Twentieth-Century Iran: A Critical Survey.

۳۵- Mirsepassi, Ali, Intellectual Discourse and the Politics of Modernization

۳۶- Keyvan tabari, the Rule of law and the Politics of Reform inpost – Revolutionary Iran, 2003, san Francisco, USA. P. 99